

چه می‌شود که آدولف هیتلر هردوست به بزرگترین جنایت تاریخ دست می‌زند؟  
از نظر ساختار قدرت، آدولف هیتلر نفر دوم کشور بود.  
اول رئیس جمهور هیندرن بورگ و بعد از او صدراعظم هیتلر بود.

در اولین جلسه کابینه با وجود مخالفت اولیه هیندرن بورگ هیتلر فرمان انحلال پارلمان و انتخابات مجدد را صادر کرد.  
چون می‌خواست حزبش در انتخابات مجدد، کرسی‌های بیشتری را به دست آورد.  
بعد از آن قانون حفاظت و حمایت از خلق آلمان را تصویب کرد.  
به موجب این قانون تظاهرات سیاسی و مطبوعات احزاب رقیب ممنوع شد و  
تمرکز اصلی اش روی کمونیست‌ها و سرکوب کردن آن‌ها بود.

فقط در یک ایالت ده‌ها هزار نفر از مخالفان بازداشت شدند.  
در انتخابات مجدد مجلس با تبلیغات رادیو و تلویزیون و مهم‌تر از همه،  
محبوبیتی که حزب آدولف هیتلر به دست آورده بود، توانست 288 کرسی مجلس را بگیرد.  
یعنی اکثریت پارلمان!

بعد قانونی تصویب کرد که بر اساس آن، اختیارات قانون‌گذاری و تغییر مواد قانون اساسی را به دولت می‌داد.  
یعنی مجلس قانونی را تصویب کرد که اختیار قانون‌گذاری را از خودش گرفت و به دولت داد.

### محبوبیت اکثر آلمانی‌ها به حزب دیکتاتور بزرگ

قانون بعدی که تصویب شد این بود که حق تصویب نهایی قوانین از رئیس جمهور گرفته شد و به صدراعظم داده شد.  
هیتلر با تصویب این قوانین پایه‌های قانونی خودش را کاملاً محکم می‌کرد.  
از سوی دیگر احزاب فعال پشت هم منحل می‌شدند؛ حزب ناسیونالیست آلمان، گروه سیاسی راست،  
نظام جوانان آلمانی، حزب جوانان باواریا و...  
حزب هیتلر تنها حزب بزرگ قانونی کشور شد.

آدولف هیتلر حتی پرچم آلمان را هم عوض کرد و طرح صلیب شکسته را به پرچم اضافه کرد.  
در این بین هیتلر یک وزارتخانه جدید هم به نام وزارت "اطلاعات خلق و تاسیسات" هم تاسیس کرد.  
بهترین گزینه اش، یعنی گوبلز را وزیر این نهاد تازه تاسیس کرد.

در این دوران هیتلر تلاش می‌کرد شور و هیجانی که در مردم ایجاد کرده بود را به نفع عقاید خودش مصادره کند و  
مردم را بیش از پیش با خودش همراه کند.  
البته بهبود اوضاع اقتصادی، معافیت‌های مالیاتی و ایجاد اشتغال نیز در همراهی مردم بسیار تاثیر گذاشت و  
مردم هم واقعا دوستش داشتند.

پس هیتلر شروع به تبلیغات علیه مارکسیست و یهود کرد و تلاش می کرد عقاید مردم را با خودش همسو کند. او سعی می کرد مردم را از مارکسیست بترساند و از سوی دیگر ارتش SA با تبلیغات گوبلز، مردم را تشویق می کرد که با یهودی ها مراوده نداشته باشند.

کمتر از یکسال بعد، بیش از 60 هزار یهودی از آلمان مهاجرت کرده بودند و بیش از 5 هزار نفر با عناوین مختلف اخراج شده بودند.

همه اینها قبل از این است که کشتار گسترده یهودیان شروع شود. در این دوران تصویر هیتلر و صلیب شکسته را همه جا می شد، دید.

### آدولف هیتلر آلمان است و آلمان آدولف هیتلر است

یکی از یاران نزدیکش، "رودلف هس" در نطق رادیویی اعلام کرد: «آدولف هیتلر آلمان است و آلمان آدولف هیتلر است. کسی که به هیتلر سوگند یاد می کند یعنی به آلمان سوگند یاد کرده است.»

این قوانینی که تصویب می شد و این قبیل اظهار نظرات باعث شد، رئیس تشکیلات SA به نام "ارنست روهم" که دوست قدیمی هیتلر هم بود با او اختلاف نظر پیدا کند. ارنست روهم همراه با هیتلر، در کنار هم مبارزه کرده بودند، به خاطر کودتای نافرجام قبلی زندان افتاده بودند و در اصل روهم، همان بنیان گذار گروه "طوفان" یا SA هم بود.

اما الان با توجه به جایگاهی که داشت بسیار قدرتمند شده بود. از طرف دیگر او همجنسگرا هم بود که هیتلر نه با قدرت زیادش می توانست کنار بیاید و نه با موضوع همجنسگرایی! برای همین هیتلر هم تلاش کرد با تاسیس اداره امنیت، از قدرت SA و رئیسش کم کند و برخی مسئولیت ها را به آن اداره منتقل کند.

اداره امنیت تازه تاسیسی که کمی بعد اسمش شد "گشتاپو"

اختلافات این دو نفر بیشتر که شد، آدولف هیتلر با کمک اطرافیان وفادارش لیستی از اسامی اشخاص نامطلوب تهیه کردند که در صدر این لیست ارنست روهم بود.

آن ها سعی کردند این موضوع را در جامعه القا کنند که این افراد قصد کودتا علیه هیتلر را دارند و می خواهند پیشوا را ترور کنند.

البته هنوزم کاملا مشخص نشده که نظامی های گروه SA و رئیسشان این قصد را داشتند یا خیر ولی خیلی ها باور دارند که این موضوع فقط یک باور و انگ سیاسی برای توجیه اتفاقی که بعدش رقم خورد، بوده است.

هیتلر ابتدا تلاش کرد با روهم صحبت کند و او را به مسیر درستی که به آن اعتقاد داشت، هدایت کند ولی روهم زیربار حرف های زور هیتلر نمی رفت و از آنجایی که قبل از به قدرت رسیدن هیتلر او را می شناخت شاید خیلی هم از او حساب نمی برد.

## دیدار دیکتاتور بزرگ با دیکتاتور ایتالیایی

در همین روزها آدولف هیتلر اولین سفر خودش به خارج از آلمان را انجام داد و به دیدار دیکتاتور ایتالیایی یعنی موسیلینی رفت.

در نبود هیتلر چند نفر از مخالفانش که در لیست اشخاص هم بودند چند سخنرانی انتقادی از هیتلر کردند.

هیتلر وقتی متوجه موضوع شد گفت: «به همه این ناقص الخلقه های حقیر اخطار می دهم که مقابل قدرت ما جا رو خواهید شد.»

خیلی زود هم هیتلر تمام مخالفان را از میان برد. چگونه؟

صبح روز 30 ژوئن 1934 (9 تیر 1313) عملیات پاکسازی که بعدها به نام "شب دشنه های بلند" یا "کودتای روهم" معروف شد،

با تلفنی که گوبلز به برلین زد، شروع شد.

گوبلز شروع عملیات را به برلین مخابره کرد.

همزمان هیتلر دیکتاتور بزرگ دو نفر از ژنرال های بلندپایه SA را احضار کرد و جلوی چشم تمام اطرافیانش مدال ها و درجه هایشان را با دست های خودش کند و دستور داد آن ها را به زندان بیدانند. بعد با چند نفر از افرادش سراغ روهم رفت.

روهم که در تعطیلات بود و تازه از خواب بیدار شده بود یهو می بیند که هیتلر مقابلش ایستاده و فریاد می زند: تو بازداشت هستی!

همین اتفاق برای چندین نفر دیگر هم افتاد.

از طرف دیگر در برلین تمام کسانی که اسمشان در لیست بود دستگیر شدند و همگی بدون هیچ مقدماتی تیرباران شدند.

گوبلز همه را گرفت و بدون مقدمه کشت.

"پاپن" صدراعظم قبلی آلمان دستگیر شد و جلوی چشمش منشی و دوست صمیمی اش تیرباران شدند.

ژنرال اشنايخر به همراه همسرش در خانه شان کشته شدند.

## رئیس جمهور آلمان: شما ملت آلمان را از یک خطر بزرگ نجات دادید

در مجموع حدود 400 نفر که اسمشان در لیست بود توسط گشتاپو و SS کشته شدند و صدها نفر زندانی شدند. ارنست روهم، دوست قدیمی و یار غار هیتلر هم که باهم جنبش را به پیروزی رسانده بودند، در سلول انفرادی زندان بود که دو افسر SS وارد سلولش شدند و به احترام روهم یک سلاح به او دادند و 10 دقیقه زمان دادند تا خودش را خلاص کند تا آن ها مجبور نباشند این کار را انجام بدهند و از سلول خارج شدند.

اما بعد از 10 دقیقه که صدایی نشنیدند دوباره وارد سلول شدند و دیدند که ارنست روهم وسط اتاق ایستاده، پیراهن را روی سینه اش پاره کرده و منتظر شلیک است... چندروز بعد از عملیات به سرویس های پلیس دستور داده شد تمام مدارک عملیات را بسوزانند و روزنامه ها حق چاپ تسلیم برای کشته ها را هم نداشتند.

وقیحانه تر از همه چیز این بود که 20 لایحه قانونی در پارلمان به تصویب رسید که بر اساس آن تمامی تدابیری که به منظور دفاع از دولت و برای درهم شکستن خیانت به اصطلاح بزرگ علیه امنیت کشور اتخاذ شده بود، قانونی اعلام شد.

هیتلر دیکتاتور بزرگ این بار هم خلاف قانون عمل نکرده بود ولی اول عمل کرده بود و بعد برای کارش قانون گذاشته بود. رئیس جمهور پیرمرد که اسیر و مسخ هیتلر شده بود، تلگرافی برای هیتلر فرستاد که: «شما ملت آلمان را از یک خطر بزرگ نجات دادید».

کمی بعد حال پیرمرد 85 ساله وخیم شد.

هیتلر با رعایت حداکثر احترام و ستایش لایحه ای را مطرح کرد که بعد از درگذشت رئیس جمهور وظایف او به صدراعظم منتقل شود و پست رئیس جمهوری وجود نداشته باشد. بعد از مرگ رئیس جمهور هیتلر لایحه را به رفراوندوم گذاشت و نتیجه رفراوندوم هم که مشخص بود.

## دیکتاتور بزرگ با تمامی اختیارات نفر اول آلمان، صدراعظم رایش و پیشوای بزرگ شد!

برنامه هیتلر ابتدا غلبه به دشمنان داخلی و سپس پیروزی بر دشمنان خارجی بود. حالا که دشمن داخلی وجود نداشت با خیال راحت سراغ سیاست خارجی رفت و هدف اولش هم از بین بردن معاهده ی ننگین ورسای بود.

در اولین اقداماتش خدمت سربازی را اجباری کرد و طی جشن باشکوهی برخلاف معاهده از ارتشی مرکب از 36 لشکر و 550 هزار نفر رونمایی کرد. آن زمان در اروپا دولت های خسته از جنگ جهانی اول هیچ تمایلی به جنگ مجدد نداشتند و مدام تلاش می کردند با هیتلر و افرادی شبیه به اون مذاکره کنند. از طرفی رابطه هیتلر و موسیلینی هم روز به روز بهتر می شد.

این دو نفر خیلی هم به هم شبیه بودند. در هردو اراده ی قدرت و عطش دیکتاتوری موج می زد. موسیلینی خودش را برادر بزرگتر می دانست و هیتلر هم با احترامی غیر معمول برایش سنگ تمام می گذاشت.

وقتی موسیلینی به آلمان آمد چنان استقبالی از او شد که خود موسیلینی هم باورش نمی شد. از آذین بندی تمام خیابان ها و جشن ها و رژه ها گرفته تا اعطای نشان طلایی حزب که فقط خود هیتلر آن را گرفته بود.

از سوی دیگر هیتلر تلاش می کرد با گفت و گو و سیاست فرانسه و انگلیس را هم از خودش راضی نگه دارد و با ژاپن هم که داخل آسیا بزرگ بود، رفیق شد. در کشور هم بهبود اوضاع اقتصادی و احداث اتوبان ها و از بین بردن بیکاری باعث شده بود هم همراهی بیشتر مردم را داشته باشد و هم با این همه موفقیت داخلی سیاست مدارهای کشورهای دیگر حساب دیگری رویش داشته باشند.

### هیتلر: هدف ما حفظ و نکثیر نژاد آلمانی است

دیکتاتور بزرگ حتی بازی های المپیک 1936 برلین را میان شاهزاده های اروپایی، مهمانان و خیلی از مهمانان افتخاری افتتاح کرد.

البته که در هفته های قبل از شروع المپیک از سخنرانی ها و شعارهای ضد یهود در کشور جلوگیری شد و تمام تابلوها و قوانین ضد یهود از سطح شهر جمع شد.

المپیک آخرین فرصت یهودی ها برای نفس کشیدن در آلمان بود. در کنفرانس محرمانه 5 نوامبر 1937 (14 آبان 1316) آدولف هیتلر برنامه های بعدی اش را به اطلاع اطرافیانش رساند.

او گفت: «اگر هدف ما حفظ و نکثیر نژاد آلمانی است ما به زودی با مسئله فضای حیات و تامین غذا روبرو می شویم. مساحت فعلی آلمان برای ما کفایت نمی کند.

در مورد تامین غذاهم درست است که الان وضعیت خوبی داریم ولی با کوچکترین خشکسالی و مشکلی مردم گرسنه می مانند.

پس باید سعی کنیم چه با سیاست و چه با خشونت قلمرو آلمان را گسترش دهیم.»  
برای تحقق این رویا اولین انتخاب هیتلر کشور همسایه و زادگاه خودش اتریش بود.

روایای یک کشور واحد و الصاق اتریش به آلمان آرزوی تمامی آلمانی های اتریش به خصوص خود هیتلر بود.  
پس بعد از اینکه موسیلینی را در جریان تصمیمش گذاشت و تاییدش را گرفت  
به بهانه حمایت از آلمانی های اتریش که هیتلر می گفت در حقشان ظلم می شود، اعلام کرد که:

«من تصمیم گرفتم با استفاده از نیروهای مسلح وارد اتریش شوم تا از اعمال خشونت علیه جامعه آلمان جلوگیری کنم.  
من شخصا فرماندهی عملیات را به دست می گیرم. به نفع همه هست که عملیات بدون خشونت انجام شود.»

### شروع پیش روی دیکتاتور بزرگ

رهبران اتریش که توان مقابله با هیتلر را نداشتند، تسلیم او شدند و 12 مارس 1938 هیتلر در روز تولدش،  
مرز زادگاه خود پرونا را پشت سر گذاشت و در میان استقبال مردم خطاب به آن ها گفت:  
«از این شهر بود که در گذشته خداوند متعال من را برای رهبری رایش آلمان برگزید.

او به من یک رسالت داد و این رسالت نمی تواند چیزی جز بازگرداندن سرزمین محبوبم به رایش آلمان باشد.  
من به این رسالت ایمان آوردم، برای آن زندگی و مبارزه کردم و امروز به سرانجام رساندمش»  
به این ترتیب هیتلر قانون پیوستن هیتلر به آلمان را امضا کرد.

دیکتاتور بزرگ زمانی که اشک روی گونه هایش می غلتید گفت:

«بله، یک کار درست سیاسی از ریخته شدن خون جلوگیری می کند.»

اینطوری هیتلر بدون اینکه یک قطره خونی ریخته شود، اتریش را گرفت.

وقتی وارد وین شد، یاد دوران نکبت بار زندگی در وین افتاد.

چیزی که تردیدی در آن نیست اینجاست که احساسات قلبی اکثر مردم اتریش با هیتلر بود.

بعد از این فتح، هیتلر یک فرماندوم برگزار کرد و 99 درصد مردم به الحاق اتریش به آلمان رای مثبت دادند.  
هیتلر کشورگشایی اش را هم قانونی اعلام کرد.

البته با این اتفاق بسیاری از یهودیان و جامعه نخبه اتریش از جمله زیگموند فروید، اتریش را ترک کردند.  
هدف بعد از اتریش، چکسلواکی بود.

3 و نیم میلیون آلمانی مقیم در منطقه ای در این کشور زندگی می کردند و آن ها هم منتظر مسیح شان بودند که همانطور که آلمانی های اتریش را به آرزوی شان رساند، سراغ آن ها هم بیاید.

### هیتلر رو به مردم: من با خواهش از شما می خواهم که پشت من باشید

دیکتاتور بزرگ گفت: «من حاضر نیستم با هیچ عذر و بهانه ای در قبال ظلمی که به هموطنان آلمانی ما در چکسلواکی می شود آرام بنشینم.

بهتر است این موضوع برای همه روشن باشد، آلمانی های چکسلواکی نه بی دفاع هستند و نه فراموش شده!»!

هیتلر آماده حمله به چکسلواکی شد ولی دولت های اروپایی از جمله انگلیس و فرانسه به شدت نگران بروز جنگ جهانی دوم بودند.

برای همین نخست وزیر انگلیس بدون تشریفات و در آستانه حمله آلمان به چکسلواکی برای اولین بار شخصا به آلمان رفت و با هیتلر دیدار کرد.

نتیجه دیدار این شد که اگر هیتلر نگران آلمان های منطقه سودت باشد، انگلیس وساطت می کند که این بخش از خاک چکسلواکی به آلمان داده شود. قرار شد در مورد این موضوع در هفته های آتی نتیجه گیری نهایی شود.

بعد از برگشت نخست وزیر انگلیس، دیکتاتور بزرگ برای اینکه همراهی ملتش را بیش از پیش داشته باشد در خصوص حمله به چکسلواکی سخنرانی بسیار احساسی کرد و دلایل این کارش را توضیح داد. آخر سخنرانی اش خطاب به مردم گفت: «من با خواهش از شما می خواهم که پشت من باشید».

بعدش طوفان کف زدن ها و هوراها بلند شد.

وقتی هیتلر با چشمان مرطوب روی صندلی نشست، گوبلز پشت تریبون آمد و شعار مشهور خودش را فریاد زد. کمی بعد روسای دولت های انگلیس، فرانسه، ایتالیا و آلمان در مونیخ دور هم جمع شدند تا در این مورد تصمیم بگیرند.

حوالی ساعت 3 صبح موافقتنامه به امضا رسید و قرار شد سرزمین سودت به اشغال آلمان ها دربیاید. از طرفی انگلیس و فرانسه، استقلال و تمامیت ارضی چکسلواکی را بعد از اجرای مقررات این پیمان تضمین کردند. هیتلر دیکتاتور بزرگ بدون شلیک گلوله ای سودت را هم فتح کرد.

چرچیل اولین کسی بود که فهمید چه اتفاقی افتاده است

نخست وزیر انگلیس وقتی به انگلیس برگشت سند قرارداد مونیخ را در دستش داشت و بسیار خوشحال بود که از جنگ جلوگیری کرده است.

اولین کسی که در انگلیس فهمید واقعا چه اتفاقی افتاده است چرچیل بود. چرچیل معتقد بود که بدون جنگ باخته اند و می دانست که این قصه سر دراز دارد.

کمی بعد از این ماجرا هیتلر رئیس دولت و وزیر خارجه چکسلواکی را به آلمان دعوت کرد. بعد از اینکه برای دیدار کلی آن ها را منتظر گذاشت حدود ساعت 2 صبح دیدار کردند و آلمان خطاب به رئیس دولت این کشور گفت:

«ساعت 6 صبح امروز، ارتش آلمان از هر طرف وارد خاک چکسلواکی می شود.

برای شما دو امکان بیشتر وجود ندارد.

یا می جنگید که مقاومت شما با خشونت درهم شکسته می شود

یا اینکه لشکریان آلمان با استقبال مناسبی روبرو می شوند که در این صورت برای من آسان است که جوانمردانه در زمان تجدید سازمان حیات چکسلواکی به این دولت خودمختاری و نوعی آزادی ملی بدهم.»

او پاسخ داد: «من چطور می توانم ظرف 4 ساعت به ملت اطلاع بدهم از مقاومت مقابل ارتش آلمان خودداری کند؟» هیتلر پاسخ داد: «در هر صورت تصمیم من برگشت ناپذیر است و پاسخ منفی برابر با انهام و نابودی چکسلواکی است.» بعد از اینکه از اتاق بیرون آمدند،

رئیس دولت چکسلواکی ساعت 4 صبح پیمان تسلیم را امضا کرد و به موجب آن سرنوشت کشور چک به دست پیشوای کشور آلمان گذاشته شد.

### **هیتلر: من به عنوان بزرگترین انسان آلمانی وارد تاریخ خواهم شد!**

دیکتاتور بزرگ وقتی در دفترش پیمان تسلیم را با امضا دید از خوشحالی فریاد زد:

«امضا کرد. این بزرگترین روز من است. من به عنوان بزرگترین انسان آلمانی وارد تاریخ خواهم شد.»

دو ساعت بعد نیروهای آلمان از مرز عبور کردند و حدود ساعت 9 صبح اولین واحدهای ارتش وارد پراگ شدند.

واکنش دولت های انگلیس و فرانسه که رو دست خورده بودند شبیه واکنش الان سازمان ملل است!

انگلیس و فرانسه هم اعتراض کتبی خودشان را تقدیم برلین کردند.

5 روز بعد از ورود به پراگ، هیتلر به دولت لیتوانی گفت:



«شهر کوچک بندری ممل که بعد از جنگ جهانی اول و طبق عهدنامه ورسای به لیتوانی ملحق شده بود را پس بدهد».

دولت لیتوانی هم اطاعت کرد و شهر ممل را به آلمان تحویل داد و هیتلر میان کف زدن های شورانگیز مردم وارد ممل شد. بعد از اتریش و چکسلواکی هدف بعدی لهستان بود.

در لهستان یک شهر آلمانی به نام دانزینگ بود که در معاهده ورسای آن را به لهستان داده بودند.

هیتلر به بهانه بازپس گیری دانزینگ آماده حمله به لهستان شده بود.

## درخشان ترین سخنرانی هیتلر در پاسخ به روزولت

اینبار انگلیس و فرانسه با لهستان پیمانی بستند که اگر هر کشوری به لهستان حمله کند، این دو کشور به کمک لهستان خواهند آمد و هرچه نیاز باشد در اختیارش می گذارند.

از طرفی آمریکا هم که تا الان خبری از او نبود، طی سال 1939 پیامی برای هیتلر 50 ساله ارسال کرد و در آن پیام روزولت از هیتلر خواست برای 10 سال به 31 کشور که در پیام اسم شان را آورده بود از جمله ایران تضمین عدم تهاجم بدهد.

پاسخی که هیتلر در سخنرانی اش به این نامه داده به گفته بسیاری از افراد درخشان ترین سخنرانی هیتلر بوده است.

دیکتاتور بزرگ پیام روزولت را به 21 سوال تقسیم کرد و به هر کدام پاسخ داد.

گفت: «دولت های غربی (یعنی فرانسه و انگلیس)

به همراه شما در اکثر جنگ هایی که در دنیا رخ می دهد حضور نظامی دارند ولی ما چندین سال است که در هیچ جنگی نبودیم».

الان برای کشورهایی مثل ایران، سوریه و فلسطین که در نامه اشاره کردید، ما خطرناک شدیم؟

آقای رئیس جمهور شما که خودتان را مدافع خلع سلاح و مدافع سایر کشورها می دانید،

وقتی آلمان پشت میز کنفرانس ورسای نشسته بود با ما رفتاری به مراتب

غیرشرافتمندانه تر از رفتاری کردید که با قبایل سرخ پوست آمریکا کردید.

آقای روزولت من هرج و مرج آلمان را مهار کردم.

تمام بسترهای تولید و صنعت را گسترش دادم، هفت میلیون بیکار را به واحدهای تولیدی فرستادم،

آلمان را از لحاظ سیاسی و نظامی متحد کردم و

تلاش کردم صفحه به صفحه این معاهده که در 448 ماده آن خفت بار ترین زورگویی ها که بر ملت ما تحمیل شده بود را

پاره کنم.

من سرزمین‌هایی که در معاهده ورسای از ما دزدیده شده بود را بدون قطره‌ای خون ریزی به خاک آلمان برگرداندم و احساس می‌کنم که از سوی قدرت متعال برگزیده شدم تا خدمتکار ملت خودم باشم.»  
خلاصه هیتلر که دید انگلیس و فرانسه مقابلش قرار گرفتند دو اقدام اساسی انجام داد.

## دو اقدام اساسی که هیتلر دیکتاتور بزرگ انجام داد

**اول** اینکه با موسیلینی پیمان همکاری به نام پیمان پولاد بست.  
طبق این پیمان دو طرف به هم قول کمک بی قید و شرط نظامی دادند.  
کار **دوم** هم این بود که با وجود اینکه هیتلر از ابتدا شوروی و نظام مارکسیستی آن را دشمن اول خودش می‌دانست، اما تلاش کرد برای مقابله با فرانسه و انگلیس با شوروی عهدنامه صلح دوطرفه امضا کند.  
به قول خودش توافق با شوروی شبیه پیمان با شیطان برای بیرون کردن ابلیس است.  
در نهایت بعد از کلی ماجرا استالین آخر مذاکرات یک گیلاس به سلامتی هیتلر نوشید و اطمینان داد که هیتلر خیالش از سمت شوروی راحت باشد.

هیتلر گفته بود که: «اگر لهستان را بگیرم نصف آن را بهت می‌دهم!»  
حالا هیتلر، ایتالیا را با خودش داشت و خیالش هم از شوروی راحت بود.

با وجود تمام این اتفاقات، انگلیس و فرانسه خیلی سعی کردند هیتلر را از حمله به لهستان و شروع جنگ جهانی دوم منصرف کنند ولی جواب آخر هیتلر این بود که:  
«تا وقتی که من زنده ام بحث از تسلیم و عقب نشینی نخواهد بود.»  
طبق دستور هیتلر، اول سپتامبر سال 1939 ساعت 4:45 آلمان به لهستان حمله کرد و جن جهانی دوم شروع شد.

## آغاز جنگ جهانی دوم:

ارتش مدرن آلمان بدون هیچ مشکلی لهستان را در یک حرکت تسخیر کند.  
کمتر از 8روز از شروع جنگ گذشته بود که ورشو، پایتخت لهستان سقوط کرد.  
حالا نوبت تسویه حساب با فرانسه و انگلیس بود ولی در آلمان همه با این تصمیمات هیتلر موفق نبودند و ژنرال‌ها از عواقب جنگ جهانی می‌ترسیدند.

حتی سعی کردند کودتا کنند که تلاششان شکست خورد.  
در نهایت، سپیده دم سال 1940 (1319) هیتلر 51 ساله فرمان حمله ارتش آلمان در جبهه غرب را صادر کرد.

ظرف 5 روز دیکتاتور بزرگ هلند را گرفت.  
بالافاصله لوگزامبورگ و بلژیک را هم فتح کرد.  
پیش روی ارتش به قدری سریع بود که گاهی میان لشکرهای عقب و سپاهیان خط مقدم قطع می شد.

حالا نوبت فرانسه ای بود که ژنرال هایش جنگیدن بلد نبودند.  
سربازان مصمم ارتش پیشوا به شوق انتقام جنگ جهانی اول،  
ارتش فرانسه را با خاک یکسان کردند و پرچم فرانسه را از بالای برج ایفل پایین کشیدند.  
سه روز بعد وقتی یکی از ژنرال های هیتلر به او پیام داد که من از داخل خاک فرانسه به مرز سوئیس رسیدم، هیتلر تعجب کرد!

اگر حتی پیک می فرستادند اینگونه نمی توانست سریع کند که ارتش آلمان حرکت می کرد.  
ولی پیام واقعیت داشت.

ارتش از شمال فرانسه شروع کرده و بود و تا جنوب و غرب و شرق را تسخیر کرده بود.  
فرانسه تقاضای آتش بس داد.

دنیا تحت تاثیر فرماندهی هیتلر قرار گرفته بود و بهش لقب بزرگترین فرمانده جنگی سراسر تاریخ جهان را داده بودند.  
دیکتاتور بزرگ کمتر از دوماه نروژ، دانمارک، هلند، بلژیک، لوگزامبورگ و فرانسه را گرفته بود.  
انگلیس را مجبور به عقب نشینی در جزیره خودش کرده بود.

حتی مخالفان هیتلر هم تاکتیک های جنگی او را ستایش می کردند و  
هنوزم او را یکی از با دانش ها و متخصصان جهانی تاکتیک های جنگی می دانند.

## **بعد از تقاضای آتش بس فرانسه، هیتلر چه کرد؟!**

یکی از کشورهای اصلی که مسبب عهدنامه بود، همین فرانسه بود و حالا روز انتقام بود.  
اول باید این را بدانید که در ماه های پایانی جنگ جهانی اول، آلمان که شکستش حتمی شده بود،  
به پیشنهاد فرانسه یک هیئت از نماینده هایش را به فرانسه اعزام می کند و  
این هیئت در یک واگن قطار، درون جنگل با فرانسوی ها مذاکره می کنند و فرانسه با تحقیر،  
شرایط تسلیم جنگ را به آلمانی ها تحمیل می کند و آتش بس اعلام می شود.

6 ماه بعد هم عهدنامه ورسای امضا می شود و بعد از آن هم فرانسوی ها آن واگن را داخل موزه قرار می دهند تا درس عبرت برای دیگران باشد!

حالا که آلمان فرانسه را گرفته بود و فرانسه درخواست آتش بس داده بود، دیکتاتور بزرگ دستور داد مراسم امضای آتش بس در همان جنگل برگزار شود.

دستور داد آن واگن را از موزه بیرون آوردند و همان جای سابقش گذاشتند. وقتی هیتلر به واگن رسید، ابتدا یک سنگ نوشته ای که سال ها قبل آنجا نصب شده بود را خواند و لبخندی زد. روی آن نوشته شده بود: غرور جنایتکارانه آلمان در این نقطه درهم شکسته شد.

بعد از اینکه دستور نابود کردن سنگ را داد، وارد واگن شد و مفاد شرایط آتش بس را ابتدا به زبان آلمانی خواندند. قبل از اینکه مفاد را به زبان فرانسوی بخوانند هیتلر از واگن خارج شد تا فرانسوی ها حتی اجازه نظر دادن هم نداشته باشند.

دیکتاتور بزرگ سوگند یاد کرده بود که روزی ظلم و ستم عهدنامه ورسای را تلافی کند و این کار را هم کرد. هیتلر به برلین رفت و در میان جمعیتی که به استقبال آمده بودند از مسیح شان پذیرایی کردند و هیتلر آن لحظه بر فراز آسمان ها منجی ملت آلمان بود. این آخرین گردش پیروزمندانه پیشوا در برلین بود.

## مقاومت چرچیل در برابر هیتلر

بعد از فتح فرانسه، هیتلر مطمئن بود که انگلیسی ها تسلیم می شوند و آنقدر عاقل هستند که بدانند توان مقابله با آلمان را ندارند.

ولی در انگلیس وینستون چرچیلی وجود داشت که سیاست را به نام او می شناسند. پیام چرچیل به هیتلر این بود:

«ما هیچ سازشی را نمی پذیریم و به گفت و گو تن نمی دهیم و ترحم کسی را هم قبول نخواهیم کرد».

دیکتاتور بزرگ که از پیروزی در قبال انگلیس مطمئن بود و با توجه به جزیره ای بودن این کشور، جنگ هوایی را شروع کرد.

نبرد بریتانیا، جنگ افسانه ای هوایی انگلیس معروف به روز عقاب در 13 اوت 1940 آغاز شد. طی تمام حملات، هر روز هیتلر منتظر اعلام آتش بس از سوی انگلیسی ها بود.

ولی چرچیل زیر باران بمب های آلمان مقاومت می کرد.  
در همین گیر و دار، هیتلر بزرگترین تصمیم نابخردانه سیاسی عمرش را که حمله به شوروی بود را گرفت.  
در خصوص این حمله می توان ساعت ها صحبت کرد.

در هر صورت دلیل هرچه که بود، نبرد در دو جبهه با این همه فاصله از عهده هیچ ارتشی بر نمی آمد حتی ارتش بزرگ آلمان.

هیتلر به امید که تا 3 هفته دیگر به سن پترزبورگ می رسند، خودش را کاملاً به دست رویاهایش سپرده بود.  
روز 22 ژوئن، حدود ساعت سه صبح، هیتلر دستور حمله به اتحاد جماهیر شوروی را صادر کرد.

### تلفات لشکر آلمان به خاطر سرما

آلمان با 153 لشکر، بیش از هزار وسیله نقلیه موتوری، 3500 سلاح زره ای، 7 هزار توپ و 2700 هواپیما در نبرد جنگ حاضر شده بود.

این با شکوه ترین تجمع جنگی در یک میدان عملیاتی در کل تاریخ بود.  
یکی از تفاوت های این جنگ این بود که هیتلر از قبل دستور کشتار وحشیانه برای پاکسازی نسل را داده بود.  
حتی اعلام کرده بود که من سن پترزبورگ را روی خاک می خواهم و هیچ نشانه ای از شهر نباید باقی بگذارد.  
بعدها فرمانده یکی از گروه ها گفت: فقط در سال اول، یگان ما حدود 90 هزار مرد و زن و کودک را کشت.  
در مدت زمان کوتاهی بیش از 60 هزار اسیر به دست آلمان ها افتاد.

اما پیش روی ها ادامه داشت و فتح شهر کی یف، بار دیگر نبوغ جنگی هیتلر را ثابت کرد.  
ولی اشتباه اصلی آنجا بود که هیتلر در 2 اکتبر سال 1941 فرمان حمله به مسکو را صادر کرد.

کمی بعد باران های پاییزی شروع شد و گل و لای جاده ها را به شکل چاله آب درآورد و نیروهای پشتیبانی نمی توانستند خودشان را برسانند.

سوخت نایاب شده بود، وسایل نقلیه بی حرکت وسط گل و لای به وفور دیده می شد.  
ارتش آلمان حتی تا 50 کیلومتری پایتخت روسیه هم رسیده بود ولی با شروع زمستان، کابوس آلمان ها هم شروع شد.  
دمای هوا میان منفی 30 تا منفی 50 بود.

هیتلر که قبلاً گفته بود هیچ لشکرکشی در زمستان نخواهیم داشت و خیلی زودتر به مسکو می رسیم،  
حالا می دید که هزاران سرباز به خاطر سرما از پای درآمدند.  
خیلی زود آمار کشته های سرما از آمار تلفات در جنگ بیشتر شد.

## اولین شکست آدولف هیتلر دیکتاتور بزرگ!

به فرمان هیتلر، عقب نشینی منع شده بود و انقدر جلو رفتند که حتی می توانستند با دوربین های شان برج های کرملمین روسیه و حتی جنب و جوش شهر را ببینند.  
ولی پاتک های روس ها و سرمای شدید هوا تلفات سنگینی به آلمان زد.

این اولین شکست مهم بعد از 20 سال پیروزی برای هیتلر بود.  
اوضاع وقتی بدتر شد که آمریکا هم وارد جنگ شد.  
4 روز قبل از ورود آمریکا به جنگ، ژاپن هم پیمان آلمان 350 بمب را روی ناوگان آمریکا ریخته بود.

این تهاجم که به اندازه وحشیانه بودنش غیرقابل پیش بینی هم بود،  
بیشتر شبیه به یک خودزنی در جبهه آلمان و متحدانش بود که پای آمریکا را به جنگ باز کرده بود.  
حالا دیگر هیتلر اسیر جنگ با انگلیس، شوروی و آمریکا شده بود و دیوانه وار دستور حمله می داد.

فرمانده ارتش در مقابل درخواست های هیتلر استعفا کرد و دیکتاتور بزرگ خودش فرماندهی ارتش را به عهده گرفت.  
بعد چندین مقام نظامی بزرگ ارتش را جابجا یا عزل کرد و حتی مجکوم به مرگ هم کرد.  
6 ماه قبل تر، هیتلر سرخوش از پیروزی های بزرگ گفته بود:

«ما مارشال ها و فرماندهانی داریم با یک کادر تاریخی و واحد افسران بی نظیر در کل دنیا»  
تکلیف جنگ با شوروی به نبرد حیثیتی استالینگراد کشیده شد.  
مکانی مقدس برای کمونیست ها که به دلایل روانی، هیتلر باید می توانست آن جا را فتح کند.

ولی نیروهای دشمن ارتش آلمان را محاصره کرده بودند و فرمانده عملیات از  
هیتلر خواست برای جلوگیری از تلفات بیشتر اجازه بدهد تسلیم شوند.  
پاسخ هیتلر هم از قبل مشخص بود؛ به هیچ وجه!

## سوء قصد به جان هیتلر

وقتی در نهایت 91 هزار سرباز آلمانی مجبور به تسلیم شدند هیتلر با عصبانیت فریاد می زد:  
این فرمانده بزدل بیشعور باید با یک گلوله کار خودش را تمام می کرد تا اسیر دشمن نشود.  
نبرد استالینگراد، نقطه عطف جنگ بود.

به همان اندازه که در شوروی این پیروزی بزرگ به سربازها روحیه داد در جبهه سرمازده و شکست خورده آلمان باعث یاس و ناامیدی شد.

به دستور هیتلر، هیملر فرمانده سابق SS که الان فرمانده ارتش بود، از هر شهری که عقب نشینی می کردند، شهر را نابود می کرد.

اجازه نمی داد هیچ ریل راه آهن یا کارخانه ای سالم به دست دشمن برسد.

لجبازی های بی مورد آدولف هیتلر در نقشه های جنگی و روبرو نشدن با واقعیت ها باعث شد جمعی از اطرافیانش قصد ترورش را داشته باشند.

البته سوء قصد به جان پیشوا چندین بار اتفاق افتاد ولی هربار ناکام می ماند.

حتی شایعه کرده بودند انگار یک دست الهی از پیشوا مراقبت می کند.

در معروف ترین و مهم ترینش یکی از افسران هیتلر به نام اشتاوفنبرگ که به تازگی در جنگ یک چشم، دست راست و دو انگشت دست چپش را از دست داده بود،

سعی کرد با جمع کردن مخالفان دیکتاتور بزرگ یک نقشه بی نقص برای ترور پیشوا بکشد.

هیتلر برای فرماندهی جنگ در ساختمانی معروف به نام آشیانه گرگ زندگی می کرد.

ساختمانی بتونی که تا ده ها کیلومتر اطرافش هم حفاظت شده بود و از هر نظر می توانست محافظ جان پیشوا باشد.

قرار بود در جلسه ای که سران نظامی در آشیانه گرگ برگزار می کنند و اشتاوفنبرگ و هیتلر هم در آن حضور دارند، خود اشتاوفنبرگ کیفی مواد منفجره را داخل ببرد و به بهانه ای خودش خارج شود و بعد از آن انفجار اتفاق بیفتد.

همه چیز تقریباً طبق نقشه پیش رفت و اشتاوفنبرگ توانست از تمامی گیت ها رد شود.

نزدیک آشیانه گرگ که رسید متوجه شد مکان جلسه به بیرون از آشیانه گرگ منتقل شده ولی این موضوع هم نقشه را عوض نکرد.

او داخل اتاق رفت و دید تمام سران نظام و هیتلر آنجا هستند.

## **بمب در دو متری پیشوا منفجر شد**

کیف را زیر میز گذاشت و به بهانه جواب دادن به یک پیام خارج شد.

هنوز در حیاط محوطه بود که اتاق جلسات طبق نقشه منفجر شد و اشتاوفنبرگ با چشم خودش انفجار را دید.

بعد هم طبق نقشه پیش بقیه افراد رفت و تلاش کرد کنترل حکومت بعد از مرگ هیتلر را به دست بگیرد.

خبرهای اولیه مخابره شد؛ پیشوا ترور شد، آلمان بدون هیتلر!

طبق قرار قبلی ارتباط تلفنی آشیانه گرگ با بیرون هم قطع شد. تا چندین ساعت بعد هم وضع به همین منوال بود که خبر آمد پیشوا زنده است و فقط چند خراش کوچک برداشته است. ساعت ۱ شب ملت آلمان صدای پیشوا را از رادیو شنیدند که می گفت:

«بمب در دومتری من منفجر شد ولی به جز چند خراش کوچک من آسیبی ندیدم. من این عمل را به عنوان تاییدی بر تکلیفی که خداوند بر من نهاده است و فرمان پیگیری هدف زندگیم مثل گذشته تلقی می کنم»

به گفته شیفتگان آدولف هیتلر این نشانه دیگری از آسمان برای ملت آلمان بود. تسویه حساب ها به کشته شدن نفرات اصلی ختم نشد و هزاران نفر خاص این موضوع کشته و زندانی شدند.

در عین حال روزهای جنگ هم با نزدیک شدن دشمن طی می شد. رومانی، مایع نفتی اش و بعد هم بلغارستان به دست ارتش سرخ شوروی افتاد. ارتش آلمان از فنلاند عقب نشینی کرد. انگلیس نیروهایش را در یونان پیاده کرد.

شمال فرانسه از دست آلمان درآمد و یواش یواش جنگ به خاک آلمان رسید. چیزی که آدولف هیتلر نمی خواست باورش کند و عقب نشینی برای او تعریف نشده بود. در یک مورد رئیس اطلاعات ارتش شرق را به خاطر اینکه مدام از شکست ارتش اطلاع می داد از کار برکنار کرد و دستور داد در تیمارستان بستری اش کنند.

## سرنوشت هیتلر جنگجو و دیکتاتور

در سی ام ژانویه 1944 (9 بهمن 1322) آدولف هیتلر 55 ساله 12 سال بعد از اینکه صدراعظم آلمان شده بود آخرین سخنرانی اش را در رادیو انجام داد و بازم به پیروزی، حمله به دشمن و اتحاد ملت تاکید کرد. همان روز آدولف هیتلر پیام مهمی از ارتش دریافت کرده بود که نوشته شده بود: جنگ از دست رفته!

روزهای آخر جنگ، آدولف هیتلر به شدت عصبی شده بود. با کمی قوز و گاه عدم تعادل راه می رفت. دستش می لرزید. با اصرار زیاد اطرافیانش مواجه شده بود که می خواستند او از برلین برود تا دست دشمن به او نرسد. هیتلر شخصا فرماندهی جنگ را به عهده گرفته بود.

در دستور معروفی به نام دستور پرچم، SS به تمام خانه هایی که پرچم سفید را به نشانه صلح در خانه آویزان کرده بودند، حمله کرد و مردهای خانه را به زور به جنگ برد.



در دستورات دیگر هیتلر فرمان های حمله ای صادر می کرد که کمی جلوتر متوجه شد هیچ کدامشان اجرا نمی شدند چون نیرو و تجهیزاتی برای اجرای شان نمانده بود.

در 20 آوریل به مناسبت جشن تولد 56 سالگی هیتلر سران رژیم برای آخرین بار دورهم جمع شدند و به هیتلر اصرار کردند که برلین را ترک کند.

هیتلر با عصبانیت فریاد زد:

«چگونه می توانم سربازی را وادار کنم در جبهه مقابل دشمن بجنگد و خودم به یک جای امن پناه ببرم من در برلین می مانم و می میرم و اجازه نمی دهم جنازه ام هم به دست دشمن برسد»

## پیشنهاد ازدواج آدولف هیتلر به اوا براون

چند روز بعد وقتی دشمن به برلین رسیده بود، هیتلر به دوست دخترش، اوا براون پیشنهاد ازدواج داده بود.

اوا براونی که حاضر نشده بود برلین را ترک کند و پیشوا را تنها بگذارد.

هیتلر بیش از 15 سال پیش در عکاسی با اوا براون آشنا شده بود و از آن زمان به بعد اوا براون معشوقه او شد.

او زنی ساده، دور از جاه طلبی و سرکشی، احساسی و اهل سینما و هنر بود.

مراسم جشن در آشیانه گرگ برگزار شد.

کارمند شهرداری که برای برگزاری مراسم آمده بود طبق رسم ابتدا خواست که هر دونفر شهادت بدهند که از

نسل پاک آریایی هستند و فاقد هرگونه بیماری ارثی که به نژادشان بخواهد آسیب بزند.

## ازدواج هیتلر

بعد که دو طرف شهادت دادند ازدواج انجام شد.

در تمام سال هایی که آدولف هیتلر دیکتاتور بزرگ به قدرت رسیده بود،

بعد از ارتباط شدید حسی که به سگش بلوندی داشت، اوا براون دومین مخلوقی بود که به زندگی احساسی او قدم می

گذاشت.

روز بعد از ازدواج آدولف هیتلر بعد از آنکه وصیت نامه سیاسی و شخصی خودش را نوشت،

افرادش را برای خداحافظی دراماتیک آخر دعوت کرد و آنجا اعلام کرد:

«من و همسرم تصمیم به خودکشی گرفتیم.

خواسته و دستور من این است که بلافاصله جنازه های ما را بسوزانید طوری که خاکسترمان هم دست دشمن نیفتد».

دستور داد 200 لیتر بنزین آماده کنند و بعد پیش بلوندی سگ باوفایش رفت،  
با دست خودش بهش سم داد و کشتش تا آن هم دست دشمن نیفتد.  
بعد به همراهی اوا براون با بدرقه ژنرال ها به اتاق رفت.

در 30 آوریل 1945 (10 اردیبهشت 1324) ساعت 3:30 بامداد، آدولف هیتلر و اوا براون تنها 36 ساعت بعد از  
ازدواجشان دست در دست هم خودکشی کردند.

آخرین افراد هیتلر جنازه ها را به محوطه بردند و بنزین را روی جنازه ها ریختند و در حالی که  
جنازه ها را آتش می زدند با دستای کشیده شده فریاد زدند:

«های هیتلر»

### بعد از مرگ آدولف هیتلر

بعد از مرگ آدولف هیتلر چندین نفر از سران بلندپایه هم دست به خودکشی زدند از جمله گوبلز که در وصیت نامه هیتلر به  
عنوان صدراعظم معرفی شده بود.

همسر گوبلز که مثل خودش شیفته پیشوا بود ابتدا به 6 فرزندش با دستان خودش سم داد و آن ها را کشت.

روز بعد به همراه گوبلز همان جایی رفتند که هیتلر را سوزانده بودند.

گوبلز ابتدا همسرش و بعد خودش را با شلیک گلوله خلاص کرد.